

درباره زندگی و آثار فیلیپ پولمن بیشتر بدانیم

مترجم: محمد قصاب
زیر نظر: شیدا رنجبر

و main stream به رشته تحریر درآورده است. او دارای تجربه تدریس در مدارس و کالج وست مینستر نیز هست و درست به همین دلیل، مخاطبانش را به خوبی می‌شناسد. بدون تردید پولمن، یکی از برترین و معتبرترین نویسندگان گروه کودک و نوجوان انگلیس و اروپاست. او درباره خود، کار و آثارش می‌گوید:

«من از زمانی که فهمیدم داستان چیست، شروع به قصه‌گویی کردم. داستان‌ها مرا مجنون می‌کردند؛ این که اتفاقی می‌توانست روی دهد و بعد به چیزی دیگر مرتبط شود و بعد کسی آن‌ها را به هم ربط دهد و نشان دهد که نخستین اتفاق چگونه باعث دومین حادثه شد و در نتیجه، واقعه سوم روی داد. من عاشق این ارتباطات بودم. هنوز هم عاشق آن هستم.

نخستین تجربه‌های من با داستان، مربوط به شنیدن آن‌ها از رادیو بود. یادم است که به داستان‌های گانگستری و گاوچرانی گوش می‌کردم. اما بهترین آن‌ها «سوپرمن» بود؛ زمانی که برای نخستین بار، مجله کمیک سوپرمن را دیدم. زندگی من متحول شد. اندکی بعد، «بتمن» را کشف کردم که حتی از سوپرمن هم بهتر بود. من برای خواندن این داستان‌ها باید با پدر و مادرم جرو بحث می‌کردم؛ چون به نظر آن‌ها مجله‌های کمیک برای بچه‌ها مناسب نبودند. سرانجام، آن‌ها قانع شدند. شاید به این دلیل که دیدند من با حرص و ولع کتاب‌های دیگر را نیز می‌خوانم.

برای مدتی قصه‌های مورد علاقه‌ام، داستان‌های ارواح بود. من از این که می‌توانستم با خواندن آن داستان‌ها خودم و دوستانم را بترسانم، لذت می‌بردم. گرچه به ارواح اعتقادی ندارم، هنوز از داستان‌های ارواح لذت می‌برم. من مطمئن بودم وقتی بزرگ شدم، خودم هم داستان می‌نویسم. بیان این جمله درست به همین صورت، از اهمیت زیادی برخوردار است. نباید گفت «من نویسنده می‌شوم»، باید گفت «من داستان می‌نویسم» اگر به جای کارتان، بر خودتان تأکید کنید، آن وقت

متنی که در ادامه می‌خوانید، در واقع، از دو مصاحبه تشکیل شده است. در مصاحبه اول، بیشتر با شخصیت پولمن و علایق شخصی او آشنا می‌شوید و در مصاحبه دوم، با کتاب‌هایش و حرفه او. در این نوشتار، ابتدا فیلیپ پولمن و آثارش به طور مختصر معرفی و سپس مصاحبه او با باشگاه کتاب اسکولاستیک و مجله آشوکا تقدیم می‌شود.

فیلیپ پولمن، در ۱۹ اکتبر سال ۱۹۶۶، در شهر نورویچ انگلستان به دنیا آمد. او فارغ‌التحصیل دانشگاه آکسفورد است و در همان شهر آکسفورد نیز زندگی و نویسندگی می‌کند. او بیشتر برای گروه نوجوان (۱۰ سال به بالا) داستان می‌نویسد. پولمن نویسندگی را از سال ۱۹۶۸ آغاز کرده و تاکنون جوایز بسیاری را به خود اختصاص داده است؛ از جمله:

- **یاقوتی در مه:** جایزه انجمن بین‌المللی خوانندگان کتاب کودک، جایزه ویژه تلویزیون آلمان و جایزه کتاب کودک کتابخانه لنکا شایر، در سال ۱۹۸۸
 - **سایه‌ای در شمال (یا ملار شمالی):** کاندیدای جایزه ادگار آلن پو و برنده جایزه نویسندگان داستان‌های اسرارآمیز آمریکا.
 - **بیر در چاه:** کاندیدای جایزه کتاب کودک گاردین، در سال ۱۹۹۲.
 - **پرتوهای شمالی:** برنده جایزه داستان کودکان گاردین، نشان کارنگی و کتاب برگزیده سال ۱۹۹۶، به وسیله انجمن کتاب انگلستان.
 - **دختر مرد ترقه‌ساز:** برنده جایزه طلایی اسمارتی، در سال ۱۹۹۶
 - **ساعت کوکی:** برنده جایزه نقره‌ای اسمارتی و کاندیدای دریافت جایزه کتاب کودک سال وایت‌برد و کاندیدای دریافت نشان کارنگی، در سال ۱۹۹۷.
- پولمن تاکنون بیست رمان کوتاه و بلند در شاخه‌های ادبی، علمی تخیلی، فانتزی

دچار خود بزرگ بینی می شوید. مهم داستان است و نویسنده فقط خادم آن است و وظیفه اش این است که آن را به موقع و به گونه ای منظم بنویسد.

من اکنون در آکسفورد زندگی می کنم و در اتاقی چوبی، در انتهای یاغچه خانه مان، به نوشتن می پردازم. آیا اگر در دوران نوجوانی می دانستم که در آینده در اتاقی چوبی می نشینم و داستان می نویسم، آیا این شغل را انتخاب می کردم؟ بعید است. آیا آن پسر بچه ای که عاشق داستان های کمیک بتمن و قصه های ارواح بود، داستان هایی را که اکنون می نویسم و با آن زندگی ام را تأمین می کنم، تأیید می کند؟ امینوارم همین طور باشد. امینوارم آن پسر بچه هنوز در وجودم باشد؛ چون من برای او داستان می نویسم.»

در این جا بخشی از مصاحبه فیلیپ پولمن را با باشگاه کتاب اسکولاستیک می خوانیم:

○ از چه زمانی نوشتن را آغاز کردید؟

از سال ۱۹۶۸، از فردای روزی که آخرین امتحانم را در دانشگاه آکسفورد دادم.

○ درس مورد علاقه شما در مدرسه چه بود؟

درس مورد علاقه ام ادبیات انگلیسی بود. یکی به علت این که با خواندن سرو کار داشت و من عاشق خواندن کتاب بودم. دوم به این دلیل که این درس را بلد بودم. برخلاف درس هایی مانند علوم و ریاضی که برایم سخت بودند، ادبیات برایم ساده و آسان بود.

○ به نظر شما کتاب های تان برای چه گروه سنی مناسب است؟

تمام کسانی که خواندن بلد هستند، کما بیش می توانند از نوشته هایم چیزی بفهمند. گزینش خوانندگان کتاب هایم بسیار مشکل است و من هم مایل نیستم با گفتن این که کتاب برای بچه های مدرسه ای یا دبستانی مناسب است، بقیه را در خواندن آن محروم کنم. امینوارم همه خواننده کتاب هایم باشند؛ پسرها، دخترها، مردان و زنان.

○ آیا سفرهای زیاد و متعدد در دوران کودکی بر نوشتن شما تأثیر داشته است؟

خوب، بدون تردید آن سفرها مطالب بیشتری برای یادآوردن در دوران بلوغ به ارمان آورده است. ما روی دریا، پیوسته به دور دنیا سفر می کردیم. سفر دریایی باعث می شود شما چیزهایی را که هنگام پرواز نمی بینید، مشاهده کنید. منظورم چیزهایی مانند ماهی های پزنده و نهنگ هاست و همین طور تغییر رنگ دریا، در جنوب آفریقا. و این که حالت کشتی با تأثیر از حالت دریا تغییر می کند. تمام این خاطرات عینی، هنوز برایم واقعی و زنده است؛ مانند ترکیب بوی گازوییل و غلای پخته شده. این سفرها خاطراتی برایم ایجاد کرده اند که در حالت های دیگر نمی توانستم داشته باشم. من از بعضی از آن خاطره ها استفاده کرده ام و از بعضی دیگر هنوز استفاده نکرده ام. با وجود این، بسیار خوشبخت و خوش اقبال بوده ام که این تجربیات را کسب کرده ام.

○ آیا زمانی که کتابی نمی نویسید، برای پیدا کردن موضوع مناسب، تحقیقات زیادی انجام می دهید؟

موضوع مناسب برای داستان، در همه حال به ذهنم می رسد. لازم نیست برای یافتن موضوع داستان تحقیق کنم البته، گاهی درباره چیز خاصی مطالعه می کنم و گاهی نیز بدون دلیل و فقط به علت کنجکاوی، به تفحص می پردازم. اما شاید این

کار در نظر اهل علم، تحقیق محسوب نشود.

○ چرا دوست دارید در کلبه ای چوبی بنشینید و مطلب بنویسید؟

پانزده سال پیش، زمانی که پسر بزرگم سیزده ساله بود، می خواست نواختن ویلون را یاد بگیرد. آن زمان من کلبه چوبی را ساختم. آن موقع من معلم بودم و در اوقات بیکاری، کتاب می نوشتم. اتفاقاً مواقع بیکاری من با تمرین ویلون او همزمان بود. حالا او موسیقی دان خیلی خوبی است و من ترجیح می دهم به جای نوشتن، به موسیقی او گوش بدهم. خلاصه، آن کلبه چوبی را ساختم تا بدون مزاحمت کار کنم. از آن زمان هم در همان اتاق کار کرده ام.

○ برای بچه هایی که می خواهند نویسنده شوند، چه توصیه و راهنمایی دارید؟

توصیه من این است که به حرف کسانی که به آن ها می گویند مردم دوست دارند. چه مطالبی بخوانند، توجه نکنند. اگر الان از کتاب فروشان، ناشران، کتابخوان ها و کتابدارها بپرسید، مردم چه جور کتابی دوست دارند، می گویند «جلد بعدی هری پاتر» اما آیا آنها پیش از چاپ نخستین جلد هری پاتر، همین حرف را می زدند؟ خیر، به هیچ وجه آن ها نمی دانستند که مردم هری پاتر را می خواهند، تا آن که جی. کی. رولینگ این شخصیت را خلق کرد. بنابراین، حقیقت این است که آن ها نمی دانند چه می خواهند. پس تنها راه این است که چیزی را که خودتان می خواهید، بنویسید.

○ به نظر می رسد شما در کتاب های تان شخصیت های مؤنث بسیار قدرتمندی دارید. آیا به عمد این شخصیت ها را انتخاب می کنید؟

خیر. اما همیشه از این که شخصیت های مؤنث قوی در داستان هایم باشند، لذت می برم. به دلایل متعدد. یکی به این دلیل که در زندگی واقعی، از مشاهده زنان قدرتمند لذت می برم.

از طرفی همیشه معتقد بوده ام که برای نشان دادن قوی بودن دخترها، لازم نیست نشان دهیم که پسرها ضعیف هستند. بنابراین، همیشه تلاش می کنم تعادل را حفظ کنم و شخصیت های قوی و ضعیف، خوب و بد، مرد و زن، دختر و پسر را به یک اندازه به کار بگیرم.

○ آیا هنوز کتاب های کمیک را گردآوری می کنید؟

بله. در آخرین سفرم به آمریکا تعداد زیادی کتاب کمیک خوب خریدم. هنوز فرصت نکرده ام بعضی از آنها را بخوانم. من عاشق کتاب های کمیک هستم؛ چون معتقدم شیوه هیجان انگیزی برای قصه گویی است.

○ آیا تا حالا کتاب کمیک نوشته اید؟

خیر، اما خیلی دلم می خواهد این کار را بکنم. دلم می خواهد نقاشی هایم را هم خودم بکشم. من نقاشی هم می کشم، اما هنوز آن قدر ماهر نیستم که بتوانم صورت ها را خوب بکشم. می توانم بدن ها و ساختمان ها را بکشم، اما قصه ها با صورت ها بیان می شوند و در این کار هیچ مهارتی ندارم. اما شاید روزی...

مصاحبه آشوکا با فیلیپ پولمن

○ نام شما در میان ۲۰ نامی قرار گرفته که برای دریافت جایزه شخصیت برتر ادبیات کودکان انتخاب شده اند. شما از اینکه

اسم تان در این فهرست قرار گرفته و از این که شخصیتی برتر در ادبیات کودک و نوجوان محسوب می شوید، خوشحال هستید؟

جایزه شخصیت برتر ادبیات کودکان، جدیدتر از آن است که همه بتوانند مفهوم آن را به خوبی درک کنند. من اجازه دادم اسمم در این فهرست قرار گیرد، اما نه به دلیل این که انتظار داشتم به فهرست کوتاه تر و محدودتر چند اسمی نیز منتقل شوم، بلکه به این دلیل که بی ادبانه است انسان چیزی را که به او پیشکش و هدیه کرده اند، نپذیرد. من احساسم را در این مورد در مجامع عمومی و خصوصی بیان کرده ام و معتقدم مفهوم چنین لقبی برای صاحب آن، نشان دهنده ترکیبی از افتخار و کار است. این که از شخصی برای یک عمر تلاش و دستاورد مثبت قدرانی شود، بسیار کار پسندیده ای است. در فهرست کوتاه نهایی، نام افرادی به چشم می خورد که برای دریافت این جایزه و این لقب شایستگی بیشتری دارند. با وجود این، تعدادی از این افراد شاید مسن و یا مریض باشند و برای سفر و تبلیغ آثار خود آمادگی نداشته باشند. به نظر من، در نظر گرفتن چنین ملاحظاتی اشتباه است. علاوه بر آن، افرادی وجود دارند که هنوز زنده اند، اما دیگر کار و فعالیت نمی کنند؛ مانند سی. والتر هاجز که به دلیل آثارشان در زمینه ادبیات کودک، شایستگی قدرانی و تشویق را دارند.

متأسفانه، اسم آن ها در این فهرست نیست؛ چون مدتی است که گوشه گیر شده اند و در مجامع مختلف ظاهر نمی شوند. آن چه ما نیاز داریم چیزی مانند آکادمی ادبیات کودک است تا چنین کارهایی را به طور اصولی انجام دهد و تمام کسانی را که در این زمینه فعالیت دارند، معرفی کند.

○ انتقادهای شما از سی. اس. لویس و کتاب های نارینا که برای نخستین بار در کنفرانسی در کمبریج مطرح گردید و بعد به صورت مقاله ای در روزنامه گاردین چاپ شد، دنیای کتاب کودکان را متعجب و متحیر کرد. آیا احساس می کنید به طور کلی، در نقد و بررسی کتاب های کودکان کافی وجود ندارد؟

من متوجه شده ام که وقتی کسی نارینا را نقد می کند در اصل، اندیشه های درونی اش را بیان نمی کند. به نظر خودتان چنین می آید که دیدگاه هایی درباره ادبیات یا ارزش های ذهنی نهفته در یک اثر تخیلی طرح می کنید، اما واقعیت این است که اگر همراه با تساهل اثر را مورد مدح و تایید قرار ندهید، دچار کفر شده اید. هواران لویس، انعطاف ناپذیر هستند. من درخصوص مقاله گاردین، دو نوع واکنش دریافت کردم. نیمی از آن ها گفتند: هورا، تو درست همان چیزی را که ما سالیان سال احساس می کردیم بیان کردی، چیزی که خودمان جرأت بیانش را نداشتیم و نیمی دیگر مرا به بی عقلی و بی ادبی و بد ذاتی و انواع صفات بد دیگر متهم کردند. یکی از دوستانم از کانادا، بعضی از مطالب اینترنت را برابرم ارسال کرد. من از خشونت و بی نزاکتی لحن بعضی از آنها تعجب کردم. عده ای معتقد بودند که انگیزه من از آن مقاله، حسادت بوده است؛ چون کتاب های لویس بیشتر از کتاب های من فروش رفته است! باید هم بیشتر فروش رفته باشند؛ چون دست کم پنج سال زودتر از کتاب های من چاپ شده است. این ها بیان کننده کیفیت واکنش ها و پاسخ های مقاله من بود. بنابراین، انسان نمی تواند به امید بحث و نقادی منطقی، به انتقاد از آثار سی. اس. لویس بپردازد. اما به طور کلی، در نقدهایی که از من خواسته شده است، زیاد بر مواضع خودم یا فشاری نکرده ام، چون در فضای اندکی که برای نقد و تعریف یا تکذیب آثار کودکان وجود دارد، جای کافی انجام کار اصولی وجود ندارد. بهتر است از امکان اندکی که روزنامه ها و مجلات در اختیارم می گذارند، برای تعریف و تمجید از آثار خوب استفاده کنم، نه انتقاد از آثار دیگر.

○ آیا زمانی که پسر بچه بودید، کتاب های نارینا را خوانده اید؟ اگر بله، آیا آن زمان هم به اندازه الان از آن کتاب ها ناراضی بودید؟

خیر. زمانی که پسر بچه بودم، تمام نارینا را خواندم، من کتاب «راهرو سپیده دمان» را خواندم. کمی احساس تحمیل می کردم؛ گویی مرا تحت فشار قرار داده بودند تا چیزی را که به آن ایمان نداشتیم، بپذیرم. حالا می توانم علت آن احساس فشار و آن حس ناشناخته را درک کنم. زمانی که بزرگ شدم و تمام مجموعه کتاب های نارینا را خواندم، به شدت عصبانی شدم؛ عصبانی از ابهام در لحن روایت گری بسیار قدرتمند و فریبنده و اغواکننده که داستان را بیان می کرد؛ آن

هم با لحنی پدر بزرگ مآبانه و با این پیش فرض که من خواننده نسبت به رفتار عاقل اندر سفیوش درباره جریانات رو به پیشرفت اجتماعی و یا نسبت به بزرگ ترهای مغرور و یا قضاوتش درخصوص بچه هایی که مورد تاییدش نیستند، تسلیم هستم و آنچه را می گوید، می پذیرم. هیچ کس نتوانسته است این حرف را بهتر از جان گولت ویت^۱، در کتاب (Anatural history of Make - believe) بیان کند. او لویس را با معلماتی مقایسه می کند که از ترکیب دو شیوه لطف کردن و تهدید، در کلاس استفاده می کنند و در دل به بچه ها می خندند؛ چون به هر حال برای تنبیه یا تشویق، از پیش، شاگردانی را در نظر گرفته اند. برای مثال می توانند به داستان «دختران کوچک با پاهای چاق» در کتاب شاهزاده کاسپین مراجعه کنید.

○ اظهار نظر شما در مصاحبه دیگران با سایت کتابفروشی آمازون که در آن شبکه نیز قرار گرفته و تلاش شما برای جدا دانستن داستان های تان از قالب ادبیات فانتزی کودکان، بسیاری از خوانندگان بزرگسال شما را سردرگم و متعجب کرده است. شخصی آمریکایی در واکنش به آن مصاحبه گفته است: «آیا درست است که او ادعا می کند کتاب هایش فانتزی و تخیلی نیستند؟ چگونه ممکن است او این قدر احمق باشد؟» برای این حرف، پاسخی هم دارید؟ آن ها مسائل را خیلی جدی می گیرند. مگر نه؟ ما برای مشخص کردن قسمت های طنزآمیز، به شکل متفاوتی از حروف احتیاج داریم که حروف ایتالیک نمی تواند آن ها را نشان دهد. من گفته ام که محتوای کتاب HIS DARK MATERIAL تخیلی از نوع فانتزی نیست، بلکه واقعه گرایی مطلق است و برای استدلال، بر ابعاد مهمی از داستان تأکید کرده بودم؛ به ویژه بر واقعی بودن مطالب روان شناسی. من مطالبی را بیان می کنم که اغلب در آثار واقعه گرایی دیده می شود؛ مطالبی مانند مسائل جوانان، بلوغ و غیره. این ها موضوعات اساسی این داستان است. تخیل و تفکر فانتزی (که صد البته در داستان وجود دارد و فقط یک احمق ممکن است فکر کند که هیچ تخیلی در کتاب هایم وجود ندارد)، برای بیان بهتر و روان تر افکارم به کار رفته است. نه برای آن که داستانی فانتزی گفته باشم. در غیر این صورت، دایمون ها به موجوداتی تزیینی در داستان تبدیل می شوند و هیچ چیز به آن اضافه نمی کنند. من برای به تصویر کشیدن حقایقی درباره شخصیت های انسانی که به راحتی قابل بیان نیستند، از آن قالب استفاده می کنم. من تلاش می کنم کتابی درباره مفهوم «انسان بودن» بالغ شدن و رنج بردن و آموختن بنویسم.

علت استفاده من از بینش و قالب فانتزی، فقط به سبب ابزارهای قدرتمندی است که در آن وجود دارد و داستان را به تحرک و آمی دارد. چرا یک اثر فانتزی نباید مسائل واقعی و مهم و مستدل را در خود داشته باشد و مانند آثار جورج الیوت و جین آوستین به مسائلی مانند بالغ شدن بپردازد؟ البته تعدادی از کتاب ها این گونه هستند و یکی از آنها PARADISE LOST است. آن جا است که به قول آن خواننده صریح اللهجه، من به حماقت نزدیک می شوم.

○ در نخستین جلد از مجموعه HIS DARK MATERIAL اعلام شده است که جلد دوم در دنیایی که ما آن را می شناسیم، جریان می یابد و جلد سوم بین دنیاهای متفاوت حرکت می کند. در حالی که در جلد دوم، یعنی THE SUBTLE KNIFE داستان به کمک مضامین مناسب برای خوانندگان، بین سه دنیا حرکت می کند. چه چیز باعث این تغییر شد؟

اعلامیه کوتاه من در شروع کتاب NORTHERN LIGHTS، به علت نیاز تشبیه کرد. زمانی که به جلد دوم رسیدم، باید به خواننده امکان می دادم تا بفهمد در دنیای Iyra چه می گذشته. پس من باید بین آن دنیاها حرکت می کردم و به همین دلیل، مضامین و سرخ های کمی را گذاشتم. البته، ویراستار کتاب هایم این پیشنهاد را داد.

○ کتاب THE SUBTLE KNIFE از شباهت هایی با آکسفورد کنونی و دنیاهای دیگر بهره می برد چاپ جیبی دو جلد نخست، مانند

کتاب‌های رمان بزرگسالان، اظهارنظر مطبوعات و منتقدان را نیز دربر گرفته است. آیا از این اثر شما استقبال شده است؟
 نمی‌دانم. فقط می‌توانم بگویم که خوشحالم. حدس می‌زنم که شاید به همان مسئله همیشگی ترجیح فانتزی یا رئالیسم مرتبط باشد. واکنش خوانندگان بزرگسال به کتاب‌های من، چیزی شبیه این است: «من اغلب داستان‌های تخیلی و فانتزی نمی‌خوانم، اما با سرعت جذب کتاب شما شدم...» من چیزی به آن‌ها می‌دهم که انتظار دارند در داستان‌های واقعگرایانه ببینند. باید توجه داشت که بیشتر خوانندگان داستان‌های واقعگرایانه را ترجیح می‌دهند.

○ چاپ مجدد کتاب MERCEDES THE WHITE با نام جدید TATTOO THE BUTTERFLY (که محل وقوع آن هم آکسفورد است)، این نکته را که شما نویسنده‌ای واقعگرا هستید، تأیید می‌کند. من از نام اولی بیشتر خوشم می‌آید، چون مرسدس سفید، در انتهای داستان به تصویری وحشتناک و در عین حال، پانفوذ تبدیل می‌شود. چه کسی در مورد تغییر نام کتاب تصمیم گرفت؟
 ویرایشگران نشر مک میلان، به ویژه ماریون لوی، معتقد بودند که نام مرسدس سفید، گرچه برای پسران جذاب است، دختران را از خود می‌رانند. من مطمئن نبودم و هنوز هم مطمئن نیستم که این تفکر صحیح باشد. مشکل تغییر نام این است که ممکن است شخصی گمان کند این کتاب جدید است و آن را بخرد و بعد ناراحت شود.

○ برای لحظه‌ای به موضوع فانتزی / دنیای دیگر برگردیم. زمانی که من در مجله Literary Review کتاب The Subtle Knife را نقد می‌کردم، نوشتم: «در حالی که نویسندگان داستان‌های تخیلی و فانتزی، موضوعات و مطالبی را از پیشینیان قرض می‌گیرند، پولمن دنیای بی‌نظیر دیگری خلق کرده است و به دلیل برگشتن مکرر به آکسفورد، آن را مشخص و از بقیه جدا می‌سازد.» وقتی این جمله را می‌نوشتم، به موفقیت تجاری نخستین کتاب هری پاتر می‌اندیشیدم. این موفقیت مرا متحیر، غافلگیر و سردرگم کرده بود. موفقیت جلد دوم این کتاب مرا بیشتر سردرگم و غافلگیر کرد؛ به ویژه آن که جلد اول، به صورت کتاب جیبی، برای بزرگسالان نیز چاپ شد. من نمی‌فهمم چرا باید فردی بزرگسال بخواهد چنین مطالب ساده و غیرمهمی را که با شوخی‌ها و طنز جوانانه و انواع لوئوها انباشته شده است، به جای مطالب عمیق ادبی و انتزاعی که در مجموعه DARK MATERIALS HIS مطرح شده بخواند. پرسش من این است که آیا هرگز نگران نبوده‌اید که کوتاه نیامدن شما در مقابل آموزش‌های کلیسا و میلتون، احتمالاً باعث از خود بیگانگی بعضی بچه‌ها شود؟

خیر. من می‌دانستم داستانم آن قدر قوی است که می‌تواند خواننده را با خود همراه کند. متعجبم خوانندگانم آن قدر آگاه هستند که هنگام مطالعه، کمی سختی را تحمل کنند. خوانندگان من باهوش هستند. من برای احمق‌ها کتاب نمی‌نویسم. خواهش می‌کنم به این نکته دقت کنید. در غیر این صورت، اشتباه از من نقل قول می‌کنید و باعث تدریس می‌شوید. همه ما احمق هستیم و همه ما باهوش هستیم. مرزی که حماقت را از هوش جدا می‌کند، درست از وسط سر ما می‌گذرد. بقیه شاید خوانندگان‌شان را احمق بینارند، اما من این طور نیستم. من آن قدر برای خوانندگانم احترام قائل هستم که آن‌ها را ماجراجویانی باهوش بنامم.

○ شما همواره از کیفیت مطالب کتاب‌های آموزشی، به ویژه کتاب‌های ادبیات و زبان انگلیسی، گلّه‌مند بوده‌اید. نظر شما درباره وضعیت آموزش انگلیسی در مدارس چیست؟
 در هر صورت، این دلیل بر بد نوشتن نمی‌شود. زبان، مسئولیت ماست و ما باید از آن مراقبت کنیم، نه آن که آن را تخریب کنیم. من سیزده سال پیش، کلام

درس را به عنوان یک معلم ترک کردم و از آن زمان، گه‌گاه مانند پرنده‌ای مهاجر، به کلاس‌ها سرزده‌ام. مطمئنم که اکنون تدریس، با شرایط جدید آموزش و پرورش، برایم غیرممکن است. مایه تأسف است که نمی‌توان به معلمان، به عنوان افرادی حرفه‌ای اعتماد کرد. باید به آن‌ها بگویند که چه کار بکنند و چگونه کارشان را انجام دهند. به عبارت دیگر، اکنون این شغل، یک حرفه نیست. شنیده‌ام فقط در مدارس مستقل و غیر دولتی، می‌توان به درستی تدریس کرد و فقط آن‌جا از چنین وضعیتی خشنی آزاد هستند. اگر این مطلب حقیقت داشته باشد عالی است.

○ شما اکنون اعتباری جهانی دارید و با درخواست‌های زیادی برای حضور در کنفرانس‌ها و مجامع مهم اجتماعی روبه‌رو هستید. چقدر از وقت‌تان مراقبت می‌کنید تا بتوانید به طور پیوسته و بدون مزاحمت دیگران، به نوشتن ادامه دهید؟
 معمولاً تلاش می‌کنم به این درخواست‌ها پاسخ منفی بدهم، اما کسانی که از من می‌خواهند تا بروم حرف بزبم سخنرانی کنم یا کار دیگری انجام دهم، انسان‌های خوبی هستند که کارهای خوبی انجام می‌دهند و بعضی از آن‌ها دوستان قدیمی من هستند. بنابراین، دادن پاسخ منفی به آن‌ها مشکل است. با وجود این، تلاشم را می‌کنم.

○ امروز هنگام صرف چای، پدر همسرم که بیش از هفتاد سال سن دارد، درباره نخستین کتابخانه مدرسه‌اش برایم صحبت کرد. کتابخانه آن‌ها یک قفسه با در شیشه‌ای، به عرض یک متر بود. شاگرد برای انتخاب کتاب، به سوی شیشه اشاره می‌کرد. معلم در را باز می‌کرد، کتاب را بیرون می‌آورد و مهر می‌زد. اغلب کتابی غیر از کتاب مورد تقاضا به شاگرد داده می‌شد. هیچ کس نمی‌توانست نظرش را عوض کند و کتاب دیگری بخواهد. آن وضع با اوضاع کنونی که هر سال، هزاران کتاب کودک چاپ می‌شود، متفاوت است. معلمان و کتابداران، اغلب نگران این هستند که بچه‌ها فقط کتاب‌ها را مرور می‌کنند و بدون تمام کردن کتاب اول، به سراغ کتاب دوم می‌روند. آیا برای این معلمان و کتابداران نگران، توصیه‌ای دارید؟
 نخست این که مانند تمام معلمان و کتابداران خوب، تبلیغ کنند. کتاب‌ها را بشناسند، با خوش‌بینی و خوشحالی درباره آن‌ها حرف بزنند و فصل‌های اول کتاب‌ها را برای بچه‌ها بخوانند و یا کارهایی نظیر آن.
 نکته دیگر این که به داستان اعتماد کنند. اگر مردم (با وجود تعجب و تردیدهای شما) هری پاتر می‌خوانند یا بدتر از آن، کتاب‌های لویس را می‌خوانند پس لابد چیزی در داستان وجود دارد که آن‌ها را جذب می‌کند. همان جذابیت باعث افزایش خوانندگان می‌شود.

○ می‌دانم که به داستان‌های بلند مصور علاقه‌مند هستید و یادم هست جایی گفتید که وقتی با شاگردان دوره متوسطه مدرسه‌ای که معلمان‌شان معتقد بودند مهارت‌های ادبی اندکی دارند، درباره کتاب‌های مصور صحبت کردید، آن‌ها به خوبی مسائل مربوط به شخصیت‌سازی و طرح داستان و غیره را فهمیدند. آیا شما معتقدید باید در مدارس، از چنین مواد و امکاناتی هم استفاده شود؟
 البته، این مشکل دو وجه دارد: نخست آن که معلمان باید دقت کنند تا با بهترین رمان‌های مصور آشنا شوند و بدانند چگونه باید درباره آن‌ها حرف بزنند. خواندن آن‌ها به زمان نیاز دارد؛ چون اغلب از کتاب‌های عادی ضخیم‌ترند. نکته دیگر، در دسترس نبودن این آثار است؛ چون از مسیرها و کانال‌های عادی توزیع نمی‌شوند و شاید در بسیاری کتابفروشی‌ها موجود نباشند.

پی‌نوشت‌ها:
 ۱) PHILIP PULLMAN محمد قصاب، آثار زیر را از این نویسنده در دست ترجمه دارد:
 ۱ دختر مرد ترقه‌ساز ۲ clock work ۳ قلمه کارل اشتین ۴ من یک موش بودم
 ۲) John Gold thwaite